

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 259-282
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.20482.1354

A Critical Review on the Book “*Political Thought in Ancient Iran*”

Hamid Kavyani Pooya*

Abstract

Researchers consider political thought as a reflection of political phenomena, which, of course, has come into being in a civilized and political society with a government structure. Each political society, based on the distinct structure that exists in the understanding and culture of its inhabitants, is distinct from other societies and has a particular attitude and mindset. Therefore, understanding the nature of the historical society and people's behaviors and practices, as well as the causes of certain events, is possible only by studying the thought and political culture of those societies. Thus, the research can clarify the dark angles of a historical period and contribute to the richness of the audience's historical understanding. Also, the impartial and scientific critique of these works contributes to the scientific and educational richness and adds to their efficiency, usefulness, and privileges. Accordingly, in this article, one of the newly published works on “*Political Thought in Ancient Iran*” was covered to study the importance and credibility and, of course, some of its shortcomings and defects in the form and content. There is a hope of better presentation in the subsequent printing.

Keywords: Political Thought, Ancient Iran, Critic, Iranian Governments.

* Associate Professor of Ancient Iranian History, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran,
kavyani@uk.ac.ir

Date received: 11/04/2021, Date of acceptance: 19/07/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

بررسی و نقد کتاب اندیشه سیاسی در ایران باستان

حمید کاویانی پویا*

چکیده

درک ماهیت جامعه ای تاریخی و چرایی رفتارها، هنجارها و علت برخی رخدادها تنها با مطالعه اندیشه و فرهنگ سیاسی آن جوامع امکانپذیر است. از این رو تحقیق و تفحص در این‌باره می‌تواند زوایای تاریک یک دوره تاریخی را روشنی بخشد. در مقابل نقد بیطرفانه و علمی این آثار سبب غنای علمی و آموزشی شده و بر کارآیی، سودمندی و امتیازات آنها می‌افزاید. بر این اساس سعی گردید، یکی از آثار تازه نشر یافته درباره «اندیشه سیاسی در ایران باستان» (به قلم: احمدوند و اسلامی) مورد مطالعه و واکاوی قرار گیرد تا اهمیت و اعتبار و البته برخی کاستی‌ها و نواقص شکلی و محتوایی آن، به امید ارائه بهتر آن در چاپهای بعدی، مشخص گردد. بر این اساس با وجود نقاط قوتی که تالیف پیش رو از آن برخوردار است، انتقادهای مهم را نیز در شکل و محتوا داراست؛ که از این بین شمارند؛ فقدان نتیجه‌گیری در پایان مطالب، برخی مشکلات مهم در تعمیم اندیشه سیاسی حاکم در یک دوران به کل دوران باستان، وجود تناقضات اساسی در بخشهای مختلف کتاب و برخی اشکالات محتوایی که در نتیجه عدم بهره‌بری از منابع مهم (به‌طور جامع) و همچنین عدم بررسی اعتبار منابع و مآخذ پدید آمده است.

کلیدواژه‌ها: ایران باستان، اندیشه سیاسی، نقد، دولت‌های ایرانی

* دانشیار تاریخ ایران باستان، عضو هیات علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران، kavyani@uk.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۸

۱. مقدمه

اندیشه سیاسی در عرصه تاریخ یکی از مفاهیم بسیار مهم و البته پرداختن بدان و دستیابی به یک ایده و چارچوب و نتیجه جامع امری خطیر و مشقت بار می باشد. در واقع امروزه مفاهیمی همچون نظام سیاسی، اندیشه سیاسی، ایدئولوژی سیاسی و دینی کلاً مناقشه‌برانگیز و فهم و تجزیه و تحلیل آنها در بستر یک دوران تاریخی و جغرافیایی خاص از مباحث قابل ملاحظه و نیازمند احاطه بر رخدادهای تاریخی و شناخت و فهم متون سیاسی و دینی دوران مورد بررسی است. با این حال هر چند در دهه های گذشته تا امروز برخی پژوهش‌ها در خصوص نهادها و اندیشه های سیاسی و نظام های سیاسی انجام پذیرفته اما این آثار با وجود ارزشمندی، به ویژه در برخی مقاطع تاریخی هنوز خلاء های موجود را پُر نساخته و ابهامات اساسی باقی است. توضیح آنکه پژوهشگرانی همچون حمید عنایت در کتاب؛ نهادها و اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام، (۱۳۷۸) دوران ایران اسلامی را با توجه به میراثی که این اندیشه ها از عصر باستانی ایران دریافت داشته اند، مورد بررسی قرار داده است و البته در دوران باستانی از مفاهیمی همچون فئودالیسم و جامعه طبقاتی سخن به میان می آورد که حتی ذکر آنها در ایران دوران باستان مناقشه برانگیز است. سید جواد طباطبایی در کتاب «درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران» در صدد بر می آید تا سیر اندیشه سیاسی در ایران را با مروری تاریخی و تحلیل مختصری بر مهم ترین اندیشه های سیاسی در دوران ایرانی - اسلامی ارائه کند. ایشان هر چند با بررسی برخی کتب ایرانی (باستانی) همچون «نامه تنسر» به اندیشه سیاسی ایران شهری می پردازد اما بیشتر هم و غم نویسنده رهگیری و پیگیری این اندیشه در عصر اسلامی با رجوع به منابعی مانند «سیاست‌نامه خواجه نظام الملک طوسی» است. همچنین در پژوهشهایی از این پژوهشگر همچون: زوال اندیشه سیاسی در ایران: گفتار در مبانی نظری انحطاط ایران، آنچه بیشتر مد نظر قرار می گیرد، زایش اندیشه ی سیاسی با ذکر پیشینه آن در یونان و در افکار اندیشمندانی همچون افلاطون و ارسطو است تا ایران باستان. پژوهشهای دیگری با عنوان «اندیشه های سیاسی در اسلام و ایران» (قادری، ۱۳۷۹) و «نظام سیاسی و دولت در اسلام» (فیرحی، ۱۳۸۳) که دربردارنده آموزه های فقهی - کلامی و مکاتب فکری و سیاسی دوران اسلامی است و همچنین «مبانی حکومت و ساخت قدرت در ایران» (عیوضی، ۱۳۸۹) هر چند درصدد رفع ابهام ماهیت اندیشه سیاسی و مبانی قدرت و حکومت هستند، اما تماماً به دوران اسلامی و بدون پیوند دادن آن به دوران باستان به ارائه مطالبی پرداخته اند

و هنوز فهم کلی از اندیشه سیاسی رایج در ایران باستان در هاله ای از ابهام قرار داشته و خلاءیی در پژوهشهای تاریخی و علوم سیاسی دنیای معاصر است.

بدین سان با توجه بدین خلاء در مقاله حاضر راغم این سطور درصدد برآمده است با بررسی صوری و محتوایی اثری که به تازه گی با عنوان «اندیشه سیاسی در ایران باستان» (به قلم: احمدوند و اسلامی) منتشر گردیده، میزان مطابقتش را با معیارها و رخدادهای و فضای موجود در عصر باستان دریابد و با توجه به رسالت نقد و نقاد، با تکیه بر شواهد و اسناد موجود، نقاط قوت و ضعف و کاستی های نوشتار را بسنجد و با یاری به پژوهشگر در رفع آنها بکوشد.

۲. معرفی اثر و پاره‌ای ملاحظات درباره آن

اثر پیش رو با عنوان: اندیشه سیاسی در ایران باستان، به قلم: آقایان شجاع احمدوند و روح‌الله اسلامی، توسط انتشارات سمت، در بهار ۱۳۹۶، با تیراژ ۵۰۰ عدد برای اولین بار به چاپ رسیده است. بر روی جلد کتاب طاق مرکزی ایوان مدائن و قسمتی از بخش های اطراف آن با زمینه ای قهوه ای و مشکی نقش بسته است. تالیف دارای ۲۵۴ صفحه است که شامل یک مقدمه، سه بخش و ده فصل می شود. فهرست اثر نیز به شیوه فرانسوی تنظیم شده است. تمام اطلاعات این اثر در قالب گفتار مورد بندی شده اند. فصل اول با عنوان «الگوهای مطالعه اندیشه سیاسی در ایران باستان» دارای سه گفتار است. این سه گفتار به ترتیب با عنوان های «علل اهمیت ایران باستان، گونه شناسی سیاست و جایگاه ایران باستان، الگوهای شناخت اندیشه سیاسی در ایران باستان»، هر یک دارای قسمت های کوچکتری هستند. در گفتار اول نگارنده به وجود تفکر حکمی در ایران باستان و بررسی و نقد دو دیدگاه در این باره می پردازد. در قسمت دوم گفتار اول به «وجود شهرهای مستقل در ایران باستان» که به زعم نویسندگان وجود شهرهای مستقل در ایران باستان بستری برای ظهور اندیشه سیاسی بوده است، پرداخته می شود. در قسمت سوم گفتار با عنوان: «وجود قانون اساسی در شرق باستان» به سه دولت قانونمند که هر سه از سومر سربرآوردند پرداخته می شود. این سه دولت؛ دولت مینویی، دولت خطی، دولت فینیقی نام دارند.

در گفتار دوم فصل اول تحت عنوان گونه شناسی سیاست و جایگاه ایران باستان به عنوان سیاست سنتی، مدرن و پسامدرن پرداخته شده است. ترتیب این سیاست ها همانطور که بر می آید بر اساس الگوی زمانیت. سیاست سنتی که مبنی بر پیامبران و

نیروهای متافیزیکی است با اسطوره‌ها آمیخته می‌شود و سیاست دارای جلوه‌ای اخلاقی و قدسی می‌باشد. در سیاست مدرن به جای فضای چرایی فلسفی به چگونگی علمی گام نهاده می‌شود و سیاست پسا مدرن هم از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ میلادی شکل می‌گیرد و مجموعه رخداد های این دوره موجب ورود سیاست به عصر نوینی شده است. در گفتار سوم بخش اول که الگو های شناخت اندیشه سیاسی در ایران باستان نام دارد به هشت الگوی مطالعه اندیشه سیاسی پرداخته می‌شود. از قبیل الگو های پدیدارشناسی، مارکسیستی، تاریخی، الهیات، ادبیات، اسطوره شناختی، سیاست نامه ای، انقلابی و غایت مشروعیت. نویسنده در الگوی آخر یعنی غایت مشروعیت بیشتر از دیگر الگو ها به بسط اطلاعات پرداخته و این الگو را مطابق با اندیشه «جان مارو» میداند.

بخش های اول و سوم که در آنها به هخامنشیان و ساسانیان پرداخته می‌شود فصل ها کاملاً دارای عناوین یکسانی هستند و در بررسی هر دو بخش به صورت مشابه عمل شده است. این عناوین عبارتند از: غایت سیاست، کیستی حکمران، چگونگی اعمال قدرت و حق اعتراض در دولت. تنها در بخش دوم یعنی فصل ششم است که این الگو متفاوت است. در این فصل که اشکانیان و فروپاشی نظریه ایرانی‌شاهی و تاسیس نظام ملوک الطوائفی مورد مطالعه قرار گرفته؛ دارای گفتار هایی است که پس از غایت امر سیاسی به مشروعیت حکومت اشکانی و محدودیت های اعمال قدرت در این دوره می‌پردازد. در فصل دوم از بخش اول به منظور بررسی غایت سیاست در عصر هخامنشی مولف به سراغ اسطوره ها رفته و بر اساس بررسی سنت های به جا مانده از گذشته و نیز امشاسپندان و ایزدان قصد دارد غایت سیاست را با تکیه بر مقایسه منشور کورش و قوانین حمورابی مشخص کند. در فصل سوم نیز برای کیستی حکمران به سراغ کتیبه بیستون و کتیبه خشایارشا می‌رود و با عنوان نقل قول از کتیبه ها به بررسی صفات حکمران و لزوم تایید او از سمت اهورامزدا و موروثی بودن این امر می‌پردازد. فصل چهارم با عنوان چگونگی اعمال قدرت بررسی جایگاه طبقات و وظایف آنها؛ امر تشریفات و چگونگی تقسیم بندی ایالات و در همین راستا شبکه جاسوسی و کیستی دوست و دشمن مورد مطالعه قرار گرفته است. در فصل پنجم که آخرین فصلی است که به هخامنشیان می‌پردازد حق اعتراض در دولت هخامنشی بررسی شده است. سوال اصلی این فصل جایگاه مردم در حکومت و میزان حق اعتراض آنها در حکومت است. با ذکر این مطالب بخش اول با تمام فصلش «بدون نتیجه گیری» خاصی به پایان می‌رسد.

بخش دوم کتاب؛ که تنها دارای یک فصل است دوره اشکانی تحت عنوان فروپاشی ایرانشاهی و تاسیس نظام ملوک الطوائفی مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده با یادآوری این نکته که در تواریخ دوره اسلامی اطلاعات بسیار اندکی از اشکانیان به جا مانده است، تنها بیست و هفت صفحه به این دوره اختصاص می‌دهد. در این فصل نگارنده غایت اندیشه دوره اشکانی را کثرت گرایی مبتنی بر فروپاشی فرهنگی و ارائه ترکیب جدیدی از نظام ایرانشاهی و دولتشهری میداند و این پیوند را ترکیبی هوشمندانه از عناصر انسانگرایی یونانی با ساختار خدا محور ایرانی قلمداد میکند با این وجود این انتقاد را که نظام ملوک الطوائفی راهکاری از سمت دشمنان ایران برای نابودی ایران بوده به دوره اشکانی وارد می‌سازد. کیستی حکمران نیز بر اساس نظام موروثی در قالب فرّه مندی که تفکری نخبه‌گراست تبیین میشود. محقق از اخلاق پهلوانی اشکانیان نیز غافل نمانده و علت این امر را واکنشی به بی اخلاقی اسکندر مقدونی میداند. این بخش نیز «بدون نتیجه» به پایان میرسد.

در بخش سوم که چهار فصل پایانی کتاب را شامل میشود مشابه الگوی هخامنشیان به ساسانیان پرداخته شده است. در این بحث مشروعیت ساسانیان وابسته به دین زرتشت قلمداد می‌شود و بر همین مبنا فهم غایت سیاسی ساسانیان بر اساس ذهنیت فلسفی اوستا و نتایج آن در حوضه سیاست مورد توجه نویسندگان قرار دارد. نویسندگان نتایج بنیاد های فلسفی اوستا در حوضه سیاست را: تمرکز گرایی سیاسی (که در راستای رسمی شدن دین زرتشت بود)، توجه به شهر آرمانی و اخلاق آرمانی (با تکیه بر اخلاق مدنی مبتنی بر یکجانشینی) و ساماندهی اجتماعی (بر اساس جهان بینی زرتشت بر پایه نظام خویشکاری) معرفی می‌کنند.

در فصل نهم چگونگی اعمال قدرت با توجه به الگوی «جان مارو» (بر اساس قیود هنجاری و نهادی) و با تکیه بر اطلاعات به جا مانده از دو اثر عهد اردشیر و نامه تنسر مورد مطالعه قرار گرفته است. مسائلی از قبیل ساختار قدرت یعنی جایگاه شاه، مردم و اشراف در قسمت اول این فصل و با ارجاع به عهد اردشیر بررسی شده است. همچنین مبحث چگونگی اعمال قدرت بر اساس دو اثر مذکور به طور جداگانه تبیین شده است. اما الگوی مطالعه یکسان نیست و در هر یک به مسائل متفاوتی پرداخته شده است، به طور مثال در بحث چگونگی اعمال قدرت؛ در رساله عهد اردشیر، مطالب ناظر به پادشاه است و گفتار هایی از قبیل اعتدال در حکمرانی، اعتدال و دادگری، بهره گیری از نظام طبقاتی و...

بررسی شده است. اما در نامه تنسر مطالبی شرح داده شده که بیشتر در راستای دین هستند و ناظر به اعمال دینمردان (روحانیان) همچون؛ تکیه بر مشروعیت دینی، حراست از اخلاق طبقاتی، روش های تکمیلی اعمال قدرت و.. می باشد.

در فصل پایانی «حق اعتراض» که یکی از پرسش های «جان مارو» (John Marrow) است بررسی میشود. این فصل با تکیه بر ارداویراف نامه نوشته شده و نویسنده برآن است تا نشان دهد نظام طبقاتی ساسانیان با استدلال های کیهانی ترسیم شده و هرگونه کنش بر ضد این ساختار به سختی مورد مجازات قرار میگیرد. بر این مبنا در گفتار اول جایگاه و نقش مردم در خرد مزدایی با تکیه بر ارداویراف نامه مطالعه و چارچوب های اخلاقی و مجازات ها و پاداش های این ساختار ها از نگاه موبدان بررسی میشود و هر گونه اعتراض در این دوره شورشگری قلمداد شده و جایگاه زنان بر مبنای فرزند آوری در ساختار جامعه بر اساس الگوی دینی تبیین شده است. مولفان پس از طرح ساختار های جامعه ساسانی به دو شخصیت ساختار شکن یعنی مانی و مزدک پرداخته و یکی را شورش عرفانی و دیگری را شورش اجتماعی میدانند و بر اساس همان اصل که هرگونه اعتراض؛ شورش است و هر شورشی باید سرکوب شود به روند رشد و سرکوبی این دو حرکت در بستر جامعه می پردازند و برخورد شدید دولت ها با این قبیل حرکت ها را برداشت منحرف از دین می دانند. بخش پایانی کتاب «بدون نتیجه گیری» جداگانه ای به پایان میرسد.

لازم به ذکر است در اثر از تصاویر کتیبه ها و مسکوکات و نقشه ها بهره برده نشده است.

۳. نکات قوت اثر

هرچند کتاب «اندیشه سیاسی در ایران باستان» دارای اشکالات ساختاری و محتوایی است اما اثر از نکات مثبت خالی نیست. نکته بسیار مهم اساساً پرداختن به اندیشه سیاسی در ایران باستان است؛ در بین تالیفات نوشته شده و یا ترجمه شده موجود در زبان فارسی به اندیشه سیاسی ایران باستان بسیار کم پرداخته شده و تدوین این اثر میتواند گشایش مسیری باشد برای محققین آینده تا هر دوره تاریخی به شکل جداگانه و به شکل تخصصی تری بررسی شود. ویژگی دیگر که ذکر آن خالی از لطف نیست ناچیز بودن اشکالات تایپ و اغلاط متنی در این اثر است و در همین راستا متن هم تا جای ممکن بسیار روان و به زبان ساده نگارش یافته است. در قسمت محتوای اثر هم خواننده متوجه این نکته است که

سعی کند داده ها و تحلیل های خود را از دوره مورد نظر، با تکیه بر کتیبه ها و متون به جا مانده «هر چند نه همه آنها» ارائه کند. در فصل هشتم این مسئله به اوج خود می رسد و مخاطب از تطبیق کارنامه اردشیر بابکان با صفات حکمران ساسانی بسیار لذت میبرد. همچنین نویسندگان تالیف مزبور از «الگوی جان مارو» در مطالعه اندیشه سیاسی به عنوان چهارچوب نظری بهره برده اند که این موضوع بسیار ارزشمندی است زیرا سبب می گردد ساختار محتوایی و حتی تا حدودی شکلی کتاب بر این مبنا تعیین شود. بدین سان هرچند کتاب شیوه ای غیر انتقادی در باره انتخاب این الگو دارد، اما نفس داشتن چنین الگویی از نقاط قوت کتاب است و چنین امری می تواند موجب بهره بری نوشتارها و تالیفات پیش رو از چارچوب نظری گردد.

۴. نقد اثر

۱.۴ نقد بیرونی

در نقد بیرونی یا ظاهری میتوان اشکالات وارده بر اثر را به چند دسته تقسیم کرد. از جمله اشتباهات در ارجاعات، اشکال در نگارش سالها، حشو و دوباره گویی مطالب. البته پیش از توضیح موارد ذکور، لازم به ذکر است که با توجه به درسی بودن تالیف پیش رو بهتر است فرمت کتاب تا حدودی همراستا با تالیفات درسی و دانشگاهی باشد. به طور مثال نیاز بود اهداف هر فصل در ابتدای فصلها (به صورت درآمد) بیان می گردید و در پایان هر فصل جمع بندی و نتیجه گیری مختصری مطرح می شد.

۱.۱.۴ اشکال در ارجاعات

۱. به برخی از آثاری که در متن کتاب مورد استناد قرار گرفته در فهرست منابع و مآخذ اشاره نشده است. بنابراین مشخص نیست که نویسندگان از کدامین چاپ و نشر کتابهای مذکور (که تعداد قابل ملاحظه ای می باشند) بهره برده اند: این آثار از این قرارند: رابرت نیزبت (1990 nisbet); مسگوب، ابوالعلا سودآور، ملاح، کندی ادی، طباطبایی، ابن طقطقی، ژان ژاک روسو، آل احمد، فروند، هیتلر، غیاث آبادی، صالحی راد، یوسفی، کویاجی، فرای، غیاث آبادی، دیلم صالحی، رضایی راد، یوسفی، فرنیغ دادگی، جورجیا آگامبن، بوشارلا، تاریخ کمبریج جلد سوم، زرین کوب، پیرنیا.

۲. برخی از آثار مورد استناد در متن و فهرست منابع (کتابنامه) با دو تاریخ نشر متفاوت ذکر شده‌اند. همچنین گاه به دو اثر از یک نویسنده بر می‌خوریم که در تاریخ یکسانی منتشر یافته و در کتاب مورد نقد مشخص نشده است که در هر استناد کدام تالیف نویسنده مد نظر بوده است. به طور مثال در صفحه ۲۴؛ از تالیف مری بویس (سال نشر: ۱۳۸۸) ذکری به میان می‌آید؛ اما در فهرست ماخذ دو کتاب از نویسنده مذکور وجود دارد که هر دو با سال مشابه (۱۳۸۸) نوشته شده‌اند. در مورد مشکل نخستین و آثاری که دارای مغایرت بین شناسه کتاب در متن (پاورقی) و کتابنامه هستند، می‌توان موارد چندی را برشمرد. به طور نمونه؛ تاریخ انتشار تالیف آشتیانی در متن ۱۳۷۴ نوشته شده، در فهرست ارجاعات؛ ۱۳۷۷ آمده است. فریدن آدمیت، در متن؛ ۱۳۷۵ در فهرست ماخذ؛ ۱۳۷۶. روزنتال در متن؛ ۱۳۸۳ و در فهرست ماخذ؛ ۱۳۸۸ و همچنین از این شمارند: فردوسی ۱۳۸۷، در فهرست ماخذ؛ ۱۳۸۶. (Haubold) در متن؛ ۲۰۱۴، در فهرست ماخذ ۲۰۱۲. ماکوم کالج در متن ۱۳۹۱، در فهرست ماخذ؛ ۱۳۸۸. ساموئل کندی ۱۳۴۷ در فهرست ارجاعات؛ ۱۳۸۱. ملایری؛ ۱۳۷۵، در فهرست ماخذ ۱۳۸۰. بروسیوس ۱۳۹۱، در فهرست ارجاعات ۱۳۸۵.

مؤلف گاه از نقل قول طولانی در کتاب سودجسته اما برخی از این نقل قول‌ها شماره صفحه ندارند. (نک: ص ۱۰۴ و ۱۰۵ - بوشارد؛ ص ۱۰۹ - ص ۵۰ و ۵۱ و ارفعی؛ ص ۵۱)

۲.۱.۴ حشو و دوباره‌گویی مطالب

۱. مطالب مطرح شده در باره امشاسپندان (در ص ۵۴ تا ۵۷) دگرباره در صفحاتی دیگر (ص ۱۷۴ و ۸۰) عیناً تکرار می‌شوند.
۲. تکرار مطالب مربوط به گفتار شاه آرمانی (ص ۷۰) در صفحه ۶۸ و ۶۹.
۳. مشابهت مطالب در صفحه ۷۵ و ۷۰.
۴. مبحث نوروزگان در تخت جمشید (ص ۱۰۸) عیناً در صفحه ۶۰ ذیل ایزد فروردین تکرار شده‌اند.
۵. بازگویی مراتب اجتماعی ساسانیان در صفحات ۲۱۰ و ۲۱۱ مجدداً در صفحه ۲۱۴ ذیل بهره‌گیری از نظام طبقاتی
۶. مطالب ارداویراف نامه در باره مزدک در صفحه ۲۴۴ دوباره بازگو شده‌اند.

۷. مباحث عنوان پاسداری از نظام طبقاتی در صفحه ۲۱۷ از قبل با عنوان خویشکاری در صفحه ۲۱۴ در گفتار حراست از اخلاق طبقاتی مطرح شده بودند.
۸. امر خشونت با رعیت در نامه تنسر چندین بار تکرار می شود. (ن ک: ص ۲۲۰)
۹. در باب کیستی حکمران ساسانی در صفحه ۱۹۴ عملاً مطالب گفتار کیستی حکمران هخامنشی تکرار شده است.

۳.۱.۴ جمع بندی نقد بیرونی

در باب اشکالات استنادات گفتنی است که؛ ۲۳ کتاب در متن استفاده شده که در فهرست ماخذ وجود ندارند. و بیش از ده کتاب با سال متفاوت ذکر شده اند و دو نویسنده هم دارای تالیفاتی با سال نشر مشابه هستند که از هم متمایز نشده اند.

در کتاب مورد نقد، یازده عنوان مطلب دوباره نویسی و حشو وجود دارد که بعضی از آنان چند صفحه مطالب را تکرار کرده اند. بهتر بود از عبارت «نگاه کنید یا رجوع شود به» استفاده میشد. همچنین در قسمت نگارش چند اشتباه از قبیل تایپ دوباره اسامی و... نیز وجود دارد (نک: ص ۱۱، ۱۳۲، ۱۳۹) که البته تمام این موارد با یک بار بازبینی دوباره اثر قابل جبران است.

۲.۴ نقد درونی

۱.۲.۴ عنوان

شاید اولین نکته ای از دیدگاه علمی ذهن مخاطب را به خود درگیر میکند عنوان تالیف است. کتاب مورد نظر با عنوان «اندیشه سیاسی در ایران باستان» چاپ شده اما در محتوای اثر فقط سه دوره هخامنشی، اشکانی و ساسانی بررسی شده است و فقط چند اشاره در اندازه چند سطر به مدها شده است و در محتوا شاهد نادیده گرفته شدن تاریخ اندیشه سیاسی پیشا هخامنشی هستیم. مسأله مهم در این میان این است که اما آیا دوران باستان فقط به این سه دوره خلاصه میشود؟ و بر چه اساسی پیشینه فکری که در فلات ایران قبل از این سه دوره وجود داشته و به احتمال بسیار زیاد اندیشه سیاسی مطرح در ایران دوران باستان، تداوم بخش و ادامه دهنده برخی اندیشه های سیاسی و دینی دوران های پیش تر (مانند ایلامی ها و خرده دولتهایی مانند لولوبیان) می تواند باشد، نادیده

گرفته شده اند؟ این در حالیست که با توجه به عنوان کتاب می توان حتی به تاثیر حکومت سلوکیان نیز (به عنوان حکومتی مستقر در ایران و تا حدودی دارای ساختار سیاسی متفاوت از حکومت های پیشین) در تغییر و تحولات اندیشه سیاسی نیز تاکید کرد. بنابراین به منظور همخوان کردن هر چه بیشتر عنوان با محتوا، بهتر است برای این مسئله یا عنوان جزئی تر قائل شد و یا بخشی به اندیشه سیاسی به قبل از این دوره ها اختصاص داده شود.

۲.۲.۴ مقدمه

۱. اثر دارای مقدمه ای شش صفحه ای است و پیشگفتار ندارد. هرچند نمیشود به عدم نگاشتن پیشگفتار ایراد گرفت اما در مقدمه مطالب مخصوص به پیشگفتار با مقدمه خلط شده است و بهتر بود در قسمت جداگانه ای قرار گیرند.

۲. مقدمه فصل صفر کتاب است و نویسنده باید ذهن خواننده را در این بخش برای روبرو شدن با محتوای کتاب آماده کند. بدین سبب باید از قضاوت کردن و پرداختن به مطالبی که هنوز برای مخاطب در محتوا اثبات نشده اند پرهیز شود. اما در مقدمه این اصول رعایت نشده و به ارائه مطالبی که هنوز تایید و اثبات نشده اند، پرداخته شده است.

الف - در صفحه ۱۲ مقدمه چنین قید شده است که: «ایران زادگاه نخستین امپراتوری راستین و حکومتی کامل است که از عناصر ناهمگن فراهم آمده بود». در واقع امپراتوری را شامل حکومتی میدانند که بر نژادها و اقوام و اقلیم های گوناگون فرمان میرانند و بی شک نخستین امپراتوری دنیای باستان هخامنشیان نبوده اند. از طرفی امپراتوری راستین نیازمند اقتباس از امپراطوری های قبل از خود است و ریشه این اقتباس مشخص نشده است و دیگر آنکه نویسنده هنوز این نکته را برای مخاطب به اثبات نرسانده ولی به آن در مقدمه دامن میزند. حتی در محتوای اثر هم این مدعا توسط مولف اثبات نمی شود و بارها نقیض آن به میان می آید.

ب - در ادامه (صفحه ۱۲) با پیش داوری جدیدی روبرو می شویم: «ساسانیان برای ترویج اندیشه ایرانشاهی با چین تجارت، با روم جنگ و در برابر اعراب واحد های دست نشاندگی ای را پدید آوردند.» هنوز چستی اندیشه ایرانشاهی برای مخاطب مشخص نشده و حتی در ادامه هم مولفان به این مسئله اشاره نمیکنند که چگونه تجارت با چین اندیشه ایرانشاهی را در آنجا رواج میداد؟

ج - در صفحه ۱۶ مقدمه مذکور است که: «با حمله امپراتوری روم به ایران به فرماندهی اسکندر هخامنشیان سقوط کردند». پُر واضح است که اسکندر فرزند فیلیپ مقدونی کاملاً یونانی بود و در آن زمان «امپراتوری روم» هنوز شکل نگرفته بود و تا هفت دهه بعد از اسکندر، سلوکیان با ماهیتی یونانی بر ایران حکم می راندند.

د - در مقدمه (ص ۱۷) اردشیر بابکان زرتشتی متعصبی معرفی میشود که دین زرتشت را رسمیت می بخشد. این در حالی است که دین زرتشت تا دوران بهرام دوم و به ویژه روزگار شاپورد دوم و در نتیجه رسمیت یافتن دین مسیحیت در روم، رسمی نمی شود. (نک لوکونین؛ ۱۳۶۵؛ ۱۶۲)

۳.۲.۴ ایرادات علمی در محتوا

در قسمت هایی از تالیف مخاطب با اشکالات محتوایی مواجه می شود که موجب کاستن از اعتبار علمی اثر شده و یا حتی با گفته های دیگر اثر تناقض دارد. بازبینی این قسمت ها و رفع اشکالات جایگاه اثر را تا حد قابل توجهی بهبود می بخشد و ماهیت علمی آراسته تری را موجب میشود.

۱. تمدن هیتی در متن کتاب با عنوان «دولت خطی» و با این انشاء نگاشته شده است. هرچند «آدمیت و زرین کوب» هیتی ها را خطی مینامند اما این نوع خطاب حاصل از ترجمه های فرانسه و آلمانی است و در همه تحقیقات و پژوهشهای منتشره این قوم هیتی قلمداد می گردد و غالب پژوهشگران این تمدن را با نام هیتی میشناسند. بنابراین بهتر بود به جای خطی از هیتی استفاده میشد و یا حداقل ذکر می شد که تمدن خطی همان هیتی است.

۲. نویسندگان کتاب در مواردی به ایراد سخنانی می پردازند که پیرامون آن توضیحی ارائه نمی شود و تا حدودی بحث را شعاری می سازد. به طور نمونه چنین عنوان می شود که: «برای اولین بار در طول تاریخ بشر ابتدا مادها و سپس هخامنشیان عقلانی ترین بنای حکمرانی در ایران شکل دادند.» (ص ۴۵) مولف برای اثبات این جمله از هیچ سند و استدلالی بهره نمی گیرد. چگونه می شود اثبات کرد که این امر برای اولین بار در طول تاریخ بشر بوده است؟ از طرفی این حکومت با این سطح از عقلانیت بی شک وامدار گذشتگانی است که اینجا فراموش شده اند و اقتباس اندیشه و روند تکامل اندیشه نادیده گرفته شده است. (نک آدمیت؛ فریدون؛ ۱۳۷۶؛ فصل اول و دوم)

۳. در برخی موارد به هنگام مطالعه کتاب، مخاطب با سلسله ای از اشتباهات علمی روبرو میشود. به طور نمونه چنین نوشته شده است: «بخش شرقی ایران و سرزمین های حوضه بخارا، فرهنگ اجتماعی ایرانیان مادرسالارانه بود. چنان که استوره های زن محوری چون میترا و آناهیتا از اعتبار و جایگاه فراوانی برخوردار بودند.» (ص ۴۹) این در حالیست که یزد مهر یا میترا نرینه است و حتی زن ها مجاز به شرکت در مراسم سرّی نبودند. (ن ک؛ ورمازرن، ۱۳۸۳: ۱۹۹-۲۰۱؛ باقری، ۱۳۹۲؛ ۱۷۰؛ مزداپور، ۱۳۹۵؛ ۳۵۹)
۴. در تالیف؛ اندیشه سیاسی در ایران باستان (ص ۴۹) چنین می خوانیم: «زنان در امور عمومی دخالت می کنند و حتی برخی از آنان به عنوان خاتون به جایگاه امیری و شاهی میرسند.» در حالیکه؛ اصطلاح خاتون سعیدی است و با حمله مغول ها به شرق ایران کم کم در دوره خوارزمشاهی به صورت عمده رواج می یابد و در دوره باستان وجود نداشته است. (ن ک؛ دهخدا؛ ۱۳۷۰؛ ذیل نام خاتون)
۵. در تالیف مذکور (ص ۵۴) آمده است: «با حاکم شدن دین زرتشت زنان به اندرونی رانده می شوند و پست شمرده می شوند.» این در حالیست حتی در سطور از کتاب مقدس از زنان مذهبی و پرهیزگار که در امور دینی و رعایت آموزه های مذهبی عملکرد مطلوبی دارند با عنوان «زنان اهوره» یاد شده و مورد تمجید و استغاثه قرار می گیرند. (اوستا، ۱۳۸۷، هات ۳۸: ۲۰۴. بویس، ۱۳۷۷: ۱۴۲) و شواهد نشان میدهد که زنان نیز در انجام تشریفات مذهبی نقش فعالی داشته اند (Gold man, 2012: 4؛ اوستا، ۱۳۸۷؛ ۲۰۰) و حتی در اواخر دوره ساسانی که دین زرتشتی رسمی است شاهدختانی هستند که به مقام پادشاهی دست می یابند. مانند بوران دخت و آذرمی دخت. (ن ک کریستین سن؛ ۱۳۹۰؛ ۳۷۸ نیز مسعودی؛ ۱۳۶۵؛ ۹۶)
۶. در کتاب مورد نقد نویسندگان «مانی و مزدک» را در زمره پادشاهان اهریمنی قلمداد می کنند!! (ص ۵۸). این در حالی است که مانی و مزدک هیچ یک سودای تخت نداشتند و پیام آور و یا مصلح اجتماعی روزگار خود به شمار می رفتند. بنابراین نمی توان آنها را با تاج خواهانی چون شهروراز برابر دانست. (نک یارشاطر؛ ۱۳۹۲/ ۳؛ ۵۵)
۷. در قسمت منابع مورد استناد برای بحث ساختار سیاسی هخامنشیان نویسنده اذعان می دارد که: «اصلی ترین منبع شناخت دوره هخامنشی رجوع به استوره ها، به ویژه امشاسپندان است.» (ص ۶۴) این در حالی است که غالب مطالب استوره ای که امروزه در دسترس ما قرار دارد در دوره ساسانی شکل این چنینی به خود گرفته اند و حتی تفکر

مربوط به امشاسپندان به عنوان نیروهایی در خدمت هورامزدا مربوط به تفکر اوستای متاخر می باشد (نک: بهار؛ مهرداد؛ ۱۳۹۳؛ ۵۶۰)

۸. مولف وجه مشترک تمامی حکومت های قبل از رنسانس را استبداد می داند. (ص ۸۴) اما این مدعا را اثبات نمی کند و مطالبی در تایید این بحث که توضیحات گسترده ای را می طلبد، ارائه نمی دهد. همچنین بدانگونه که می دانیم اولین باراندیشه های دموکراسی در دوره باستان نمود می یابند و در دورانهایی در تاریخ شرق و غرب (یونان و روم) شاهد حکومت های دموکراسی هستیم.

۹. در برخی موارد در کتاب مزبور سخنانی اشتباه و حتی متناقض ذکر می گردد، به طوری که در قسمتی از کتاب آمده است؛ «شاهنشاه امپراتور نیست. بلکه او مانند هورامزدا که خدای خدایان است شاه شاهان است. هخامنشیان شاهنشاه بودند نه امپراتور.» (ص ۸۷): در برابر این سخن گفتنی است که در ساختار موناشرشی هخامنشیان شکی نیست اما این دو معنی در تضاد با یکدیگر نیستند. هرچند داریوش خود را شاه شاهان می نامد اما با توجه به تعریف امپراتور تمام پادشاهان هخامنشی امپراتور بوده اند چرا که افزون بر حکمرانی آنها بر قلمرویی وسیع بر اقوام و نژاد های گوناگون حکم می راندند. (نک: آشوری، ۱۳۹۲؛ ۳۵). همچنین نویسنده خود در صفحاتی دیگر تاکید بر امپراتوری بودن نظام هخامنشی می کند و «هخامنشیان را وسیع ترین و آباد ترین امپراتوری تاریخ» می داند. (نک: ۱۱۵)

۱۰. در کتاب اندیشه سیاسی در ایران باستان (ص ۱۰۶ و ۱۰۵) نویسنده با عنوان این موضوع که؛ «در زمان اعراب در اندر زمانه ها از فنون حکمرانی دوره هخامنشی تقلید کرده اند». از این نکته غافل مانده است که؛ در دوره اسلامی غالب مطالب به جا مانده از متون و آثار عصر ساسانی بوده و بسیاری از مورخین دوره اسلامی حتی نام پادشاهان هخامنشی را نمی دانند چه رسد به اقتباس و بهره بری از فنون حکمرانی آن دوره.

۱۱. نگارندگان کتاب، انحطاط و زوال هخامنشیان را در روزگار داریوش یکم (در صفحه ۱۳۲) می دانند. این در حالی است که طبق تمام اسناد و شواهد موجود به هنگام زمامداری داریوش سلسله هخامنشی در حال پیمایش مسیر شکوه خود است و اگر رو به زوال بود نمیتوانست در مقیاس عظیمی شکوفا شود و به گفته نویسنده وسیع ترین امپراتوری تاریخ بشر شود. (ن ک؛ داندامایف؛ ۱۳۸۶؛ ۱۵۸)

۱۲. نویسندگان کتاب برآنند که؛ «ملوک الطوایفی بودن اشکانیان موجب استقلال ارمنستان می‌شود چرا که نظام ملوک الطوایفی به تجزیه طلبی و کسب استقلال ارمنستان کمک می‌کرده است» (ص ۱۴۱). قابل ذکر است که نه تنها ارمنستان در طول مدت حکمرانی اشکانیان اکثراً تابع این حکومت و در زمره قلمرو اشکانی است بلکه حتی با وجود سقوط اشکانیان، همچنان سرسپرده اشکانیان و در دوران نخستین ساسانی به عنوان پایگاهی برای اشکانیان قلمداد می‌گردد. بنابراین نمی‌توان ارمنستان را در دوران اشکانی مستقل از ایران تلقی کرد. همچنین برخی ایالات در دوره ساسانی همانند عصر اشکانیان، همچنان به شکل نیمه مستقل اداره می‌شدند. از طرفی اگر شیوه اداره فدرالیده کشور مناسب نبود نه تنها ساسانیان بلکه هیچ یک از حکومت‌های دیگر از این الگو استفاده نمی‌کردند. (ن ک: لوکونین؛ ۱۳۶۵؛ ۵۹)

۱۳. در بخش (پیوند اندیشه یونانی و نظریه ایران شاهی؛ ص ۱۴۴) نگارندگان چنین بیان می‌دارند که؛ نظام ملوک الطوایفی از زمان اسکندر برای تفرقه افکنی بین ایرانیان اعمال می‌شود. «گفتنی است که اولاً این ادعا بر مبنای روایت جعلی و پروپاگاندای رایج در عصر ساسانی شکل گرفته و برساخته دشمنان اشکانیان و با هدف تمرکز بخشی به حکومت و ساختار سیاسی پدید آمده است، در وهله دوم هنگامی ما با این نوع حکومت در ایران زمین مواجه می‌گردیم که اشکانیان بر فلات ایران چیره شده‌اند و این حضور پارتیان مصادف است با شکست و خروج بیگانگان از فلات ایران. بنابراین شکل حکومت اشکانی ارتباطی با حضور اسکندریان نداشته و تحت تاثیر اوضاع ایران در روزگار پایانی هخامنشیان (استقلال طلبی‌ها و خودمختاری‌های برخی ایالات شرقی و غربی) شیوه زیستی پارتیان (طوایف داهه) و اضمحلال هخامنشیان و ظهور قدرتهای جدید که در بحرانهای حاصل از هجوم اسکندر و ضعف سلوکیان شکل گرفتند، پدید آمده است. بدین روی بر خلاف نظر مولفان که گویی نگرش مطلوبی به ساختار ملوک الطوایفی عصر اشکانی ندارند و همراستا با تبلیغات و روایات جعلی عصر ساسانی، آن را توطئه و طرحی از سوی دشمنان ایران زمین قلمداد می‌کنند، (ص ۱۴۱) باید متذکر گردیم که؛ اشکانیان احیاکنندگان روحیه ملی‌گرایی ایرانی بوده با همین ساختار سیاسی ملوک الطوایفی بیشترین دوام را در بین حکومت‌های باستان داشته و تنها حکومتی هستند که به دست بیگانگان نابود نمی‌شوند و سبب انقراضشان تحولات داخلی و جناح‌گیری‌های سیاسی است.

۱۴. در قسمتی از مباحث مربوط به بحث (اخلاق پهلوانی) عنوان می شود: «شبهه پهلوانان خراسان اشکانیان را احیا کرد.» (ص ۱۴۷) نکته این جمله اینجاست که آیا اشکانیان نابود شده بودند که بدست پهلوانان خراسان احیا شده اند؟ و در اینجا مشخص نیست منظور از پهلوانان چه قشری از جامعه را معرفی می کند؟ آیا پهلوانان سوای پهلویان و ساکنان پارت قلمداد می شوند؟!

۴.۲.۴ اشکالات محتوایی ارجاعات {نقد منابع}

۱. در باب ارجاعات، اولین مسئله ای که مخاطب با آن روبرو میشود در مقدمه (ص ۱۱) است. نویسنده این بخش از کتاب، چنین عنوان می کند که نوشته سعی کرده با تکیه بر منابع اصیل به جای مانده دور نما و تصویری نوین از اندیشه ایران باستان ارائه دهد. اما با بررسی فهرست ارجاعات و مطالعه اثر متوجه میشویم که چنین امری محقق نشده است. از بین حدود ۱۳۰ کتاب فارسی و چهل کتاب انگلیسی در فهرست ارجاعات تنها ۹ کتاب از منابع دوره باستان هستند. برای مثال در دوره هخامنشی به جز چند کتیبه که همه آنها مربوط به اوایل دوره هخامنشی هستند از هیچ منبع اصیل دیگری استفاده نمی شود. یا دوره اشکانی هیچ منبع اصیلی مورد استفاده قرار نگرفته است. تنها در دوره ساسانی است که استفاده از این قبیل منابع به حد نسبتاً معقولی میرسد. بنابراین بهتر این بود که در دوره هخامنشی و اشکانی از منابع تاریخنگاری آن دوره استفاده شود، تا خلاء ناشی از کمبود داده از منابع دست اول تا حدودی جبران شود.

۲. در صفحه ۵۲ برای ارجاع به کتیبه داریوش واقع در قسمت جنوبی تخت جمشید از یک وبسایت گمنام استفاده شده است. علمی تر این بود که نگارنده به سراغ تحقیقاتی رود که اولین و مرجع ترین ترجمه ها را از کتیبه ها ارائه دادند. (مانند: kent,1953;135-137؛ شارپ، ۱۳۵۱؛ ۷۹-۸۰)

۳. در شمارش تعداد ساتراپی های هخامنشی نقل قولی از کتاب استر آورده میشود درحالی که این کتاب اصلاً در این دوره تألیف نشده و صلاحیت علمی ندارد و برای این منظور منابع مهم و در دسترس همچون؛ کتیبه های هخامنشی و تاریخ هردوت موثق تر می باشند.

۴. در صفحه ۱۱۴؛ نویسنده با استناد به ویل دورانت (۱۳۷۶؛ ۴۱۸) قضاوت را در دوره هخامنشی موروثی قلمداد می کند. در حالی که ویل دورانت صرفاً حکایتی از

دوران کمبوجیه تعریف میکند که قاضی را کشتند و پسرش را به جایش نشانند و این ماجرا دلیلی برای موروثی بودن قضاوت نمیتواند باشد.

۵. همانطور که پیش تر گفته شد اثر در استفاده از منابع دست اول ضعف دارد. بدین شکل که در اندیشه سیاسی هخامنشیان به جز چند استثناء خاص تماما به کتیبه بیستون ارجاع داده شده است. بی شک نمیتوان ماهیت یک ساختار سیاسی را صرفا با تکیه بر یک دیدگاه تبیین کرد. یا در کیستی حکمران دوره ساسانی صرفا به کارنامه اردشیر بابکان توجه شده است و کیستی حکمران صرفا در اردشیر بابکان و آن هم فقط در اثری که بعد ها تالیف شده، بررسی شده است. بنابراین هیچ گونه روش تطبیقی و مقایسه ای و غور در منابع موازی برای بررسی یک موضوع مشاهده نمی گردد.

۶. در برخی موارد (نک: ص ۷۸) مولف برای اطلاعات بیشتر خواننده را به ویکیپدیا ارجاع میدهد. اما از نگاه علمی به چنین مآخذی نمیتوان ارجاع داد چرا که هر کسی به طور پیش فرض از وجود آن اطلاع دارد و اصلا نیازی به ذکر آن نیست و از طرفی توسط همگان قابل ویرایش است و برای نکات علمی و مستند سازی منبع موثق به شمار نمی رود.

۷. در مبحث اندیشه سیاسی اشکانیان (ص ۱۵۴) مولف در ذکر مصداق ها برای تبیین موضوع، مثال هایی از دوره داریوش هخامنشی می آورد، که اصلا ارتباط زمانی و شباهتی با دوره اشکانی ندارند و این امر به دلیل عدم استفاده از منابع دست اول دوره اشکانی رخ داده است.

۵.۲.۴ تناقض مطالب

در حین مطالعه اثر، مخاطب به تناقضاتی بر می خورد؛ که بخشی از این تناقض ها می تواند به علت وجود دو نویسنده و نظر متفاوت ایشان در در برخی مطالب باشد. پر واضح است که بهتر بود اثر پس از نگارش یافتن به لحاظ علمی باز خوانی می شد و تناقضات رفع می گردید؛

۱. در مقدمه (ص ۱۵) نوشته شده که دولت ایران امپراتوری غاصب و زورگویی نبوده و به سنت امپراتوری های زورگویی نظامی عمل نمی کرده و هر کجا میرفته قنات ها و معابد را آباد می کرده است. در مقابل در بخش ها و ذیل بحثهای دیگری گفتار فوق نقض می گردد، به گونه ای که در بحثی (ص ۹۹) نگارنده مینویسد نباید از نگاه مدح بنگریم؛ هخامنشیان حکومت استبدادی بودند. یا (ص ۱۱۸) چنین نوشته شده است: «بر مبنای

یافته‌های متون تاریخی، هخامنشیان سراسر استبداد و در سدد به حاشیه راندن مردم بودند.» باز در ادامه در مورد هخامنشیان بازگشتی به سخن و نظر نخستین داریم چنین که: «هر چند ساخت قدرت متمرکز بوده اما به معنای استبداد و خودکامگی نبوده است.» همچنین در نظری کاملاً بی پایه و غیر تاریخی که با گفتارهای پیشین در تضاد بوده و پایه علمی ندارد، چنین آمده است که؛ «خودکامگی و استبداد رای زورگویی و استبداد بر مردم حاکم است و در کتیبه‌ها رگه‌هایی از خود محوری و نژاد پرستی دیده می‌شود.» (ص ۷۰) در مقابل این نظر دیگر باره گفته می‌شود که؛ «شاهان ایران با زورگویی مبارزه می‌کردند.» (ص ۱۰۲)

۲. در ادامه تناقض گویی‌ها که می‌تواند تحت تاثیر استفاده از نظرات مختلف و عدم تحلیل آنها و یا به سبب نگرش متفاوت دو نویسنده به مساله باشد، می‌خوانیم که: «در ایران باستان به حقوق سیاسی اقلیت‌ها احترام گذاشته می‌شد» (ص ۱۵). اما در انتهای کتاب و در فصل دهم (ص ۲۲۳-۲۴۴) نویسنده تماماً به ممنوع بودن حق اعتراض می‌پردازد و مانی و مزدک را (به عنوان اقلیت‌های مطرح در عصر ساسانی) شرح می‌دهد که چگونه سرکوب شدند.

۳. تناقضات موبوط به حقوق اجتماعی و فعالیت‌های مدنی و اقتصادی زنان در دوران باستان در این کتاب به گونه‌ای است که دستیابی به یک جمع بندی را تا حدود زیادی غیر ممکن می‌سازد. در این باره در جایی چنین ذکر می‌شود که با حاکم شدن ادبیات فقهی، زنان به اندرونی رانده می‌شوند و در دین زرتشت عامل انحراف به شمار می‌آیند. (ص ۵۰) اما در مبحثی دیگر و در تضاد با جمله مذکور نویسنده با اسنادی که ارائه داده اصرار دارد هخامنشیان زرتشتی بودند و متذکر می‌گردد: «در این دوره زنان در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی حضور داشته‌اند و سرکارگر زن داشته‌ایم.» همچنین اینکه (ص ۶۵): «در دین زرتشت جایگاه زنان بسیار بالاست به دختران خداوند که منشاء جشن و آبادانی هستند رویکرد منفی نیست.» این درحالیست که در مقابل بحث مذکور و در عصر ساسانی که دین زرتشتی گستردگی قابل ملاحظه‌ای نسبت به دورانهای پیشین دارد، می‌آورد: هویت زنان در دین ساسانی سخت وابسته به تولید مثل بود و زنان حق مشترک اجتماعی و اقتصادی نداشتند. (ص ۲۳۴)

۵. همچنین دیدگاه ثابتی در کتاب در مورد دین هخامنشیان وجود ندارد. به طوری که در بحثی (ص ۶۹) عنوان می‌شود؛ هخامنشیان زرتشتی نبودند. اما در مقابل و در صفحاتی (نک: ص ۴۳، ۴۸-۷۰ و ۷۱-۹۰) مکرراً ادعا می‌شود که؛ «هخامنشیان در دوره داریوش و خشایارشا آموزه‌های زرتشت را در دستور کار قرار دادند.»

۶.۲.۴ کمبودها و خلاءهای موجود در محتوای اثر

۱. همانطور که پیشتر گفته شد تالیف «اندیشه سیاسی در ایران باستان» بررسی سیاست و اندیشه سیاسی باستان را از عصر هخامنشی آغاز کرده است. این در حالیست که هخامنشیان از دل مادها متولد شدند و مورخین یونانی تا چندین سده هخامنشیان را با نام ماد/مدیک میشناختند و سیاست و دستگاه اداری هخامنشیان ادامه روندی بوده است که مادها آغاز کرده بودند. با این وجود نه به مادها (به جز چند اشاره کوتاه) پرداخته شده و نه حتی به منابع آنان.

۲. بدون شک نقوش و مسکوکات از مهمترین اسناد برای بررسی اندیشه سیاسی هر دوره زمانی به شمار می‌روند. با تکیه و تحلیل این شواهد و به ویژه نقوش روی سکه‌ها و تغییرات حاصله در طول سالهای فرمانروایی شهریاران و دولتهای ایرانی می‌توان حتی روند دگرگونی اندیشه سیاسی را در هر دوره بررسی کرد. در این راستا گفتنی است که حتی برخی پژوهشگران مانند ولسکی بر پایه مسکوکات نگرش کاملاً بدیعی نسبت به حکمرانان اشکانی ارائه کرده است (نک: ولسکی، ۱۳۸۶؛ ۲۷-۲۲۰) بدین سان تنها با تکیه اصلی بر مسکوکات و بررسی نقوش و نوشتارهای روی آنان می‌توان نوع و شیوه حکومتی زمامداران یک سلسله و عملکرد آنها در سیاست داخلی و خارجی و به طور کلی رویکرد حکومتها به قلمرو و بیگانگان را دریافت؛ امری که متأسفانه در کتاب مورد نقد، این منابع و شواهد دست اول به طور کامل نادیده گرفته شده‌اند.

۳. بخش عمده‌ای از رویکرد سیاسی هر دوره‌ای در سیاست خارجی آن فهم می‌شود. با توجه به اینکه بخش مهمی از روابط خارجی ایران با همسایگان غربی در آثار مورخان هر دوره بازتاب یافته است (از جمله هردوت، توسیدید، گزنفون، پلوتارک، استرابو، پلینی، آمیان مارسلون، آگاتیاس، پروکوپیوس و...) نویسندگان اثر می‌بایست بخشی را به این مهم اختصاص دهند و آن را با توجه به شرایط معاصر سیاسی در داخل مرزهای ایران تحلیل کنند.

۴. با توجه به اینکه آثار مکتوب و رساله‌های بسیاری از دوره ساسانی به جا مانده و البته اثر به متونی همچون: عهد اردشیر، نامه تنسر، ارداویراف نامه و کارنامه اردشیر پرداخته اما همچنان جای اندرز نامه و کتاب‌های دینی بسیاری که در آنها به ساختار قدرت و ویژگی‌های شاهی پرداخته شده خالیست. از این شمارند؛ دینکرد، اندرزنامه‌های پهلوی (اندرز آدریاد مهراسپندان و خسرو قبادان)، اندرز نامه بزرگمهر و...

۳.۴ نگاهی به کلیت اثر و برخی پیشنهادها

تالیف «اندیشه سیاسی در ایران باستان» در صدد است تا از نظریه «جان مارو» در تبیین برخی مسائل در ایران باستان بهره ببرد و در مقدمه نیز نویسندگان بدین امر تاکید دارند. در این باره گفتنی است که؛ در وهله اول انتخاب نظریه و استفاده از چهارچوب نظری برای پیشبرد مطالب امر بسیار ارزشمندی است و قابل تحسین. اما مشکل بیشتر در چرایی انتخاب چنین نظریه ای است؛ زیرا که نه تنها در خصوص اندیشه باستانی، «جان مارو» نظریه پرداز مطرحی نیست بلکه اثر وی که در فهرست منابع نیز بدان اشاره شده؛ با عنوان «history of western political thought» به تاریخ اندیشه سیاسی غرب اختصاص دارد و ارتباطی به شرق ندارد. بدین سان اگر نگارنده دلیل قانع کننده ای برای انتخاب الگوی اندیشه جان مارو در نظر داشت، بهتر بود آنرا در مقدمه بیان می کرد. اما با همه این احوالات صرفاً در بخش مربوط به ساسانیان نویسنده اشاره مختصری به اندیشه جان مارو می کند و در این قسمت هم الگو؛ ساختار و قالب مشخصی برای محتوا ارائه نمی دهد و در دیگر قسمت ها هم از این نظریه به عنوان چارچوب و الگویی در کلیت اثر استفاده ای نمی گردد.

در قسمت های مختلف کتاب صرفاً داده هایی گسسته از اندیشه سیاسی ارائه می شود و هیچ یک از اندیشه ها ریشه یابی نمی شوند و با رخدادها مطابقت داده نشده اند. حتی «نتیجه گیری» نه تنها در انتهای فصل ها و بخش ها وجود ندارد، بلکه در پایان کتاب نیز نویسنده از گرفتن نتیجه باز می ماند و این به دلیل این است که هیچ تحلیلی ارائه داده نمی شود که بخواهد از آن نتیجه ای عاید شود. این در حالیست که در مقدمه (ص ۱۱) نویسنده گان معتقدند این اثر به دنبال ارائه دورنما و تصویری نوین از اندیشه ایران باستان است و یادآور می شوند که با استفاده از الگوی اندیشه جان مارو سعی شده تصویری روشن از اندیشه سیاسی این دوران ترسیم شود. (ص ۱۷) اما نه تنها تصویری روشن و نوین ارائه نمی شود بلکه کلاً با هیچ تصویر و تحلیلی، به استثناء بخش هایی از دوره ساسانی، روبرو نمی شویم.

همچنین به سبب عدم تحلیل و چپش درست مطالب و اینکه در تالیف، به وثاقت یا عدم وثاقت و اعتبار و علمی بودن منابع و مآخذ توجه نشده است، مطالب ارائه شده گاه در تضاد و تناقض با یکدیگر هستند. برای نمونه در نقش زن از کتاب فاطمه صادقی استفاده شده که کاملاً رویکرد جنسیتی به تاریخ دارد و با مآخذ دیگر برای نقش زن در دوره باستان

همخوانی ندارد. بنابراین این ناهمخوانی که باید با تحلیل صحیح مطالب و بر پایه متون تاریخی (رویکرد متن محورانه) رفع می‌گردید تا اندیشه و نتیجه یکسان و قالب مندی ارائه می‌شد، بدون پردازش صحیح ارائه می‌گردد.

در سخن آخر و در یک جمع بندی نهایی گفتنی است که در نقد محتوایی؛ کتاب دارای اشکالات علمی و تناقضات بسیاری است و بخشی از این امر به دلیل دست داشتن دو نویسنده در جمع آوری و نگارش اطلاعات بوده که در تحلیل و نگرش به مسائل و منابع با هم هماهنگی نداشته‌اند. بنابراین چه در ارجاعات چه در اشکالات علمی هر چه به نیمه دوم کتاب نزدیک می‌شویم ایرادات کمتر می‌شود و این نشانگر آن است که؛ نویسنده بخش دوم، دقت و ظرافت بیشتری به خرج داده است. بنابراین بهتر آن است که برای چاپ بعدی، دو نویسنده همکاری نزدیکتری داشته باشند تا تناقضات اثر رفع شود. همچنین نیاز است که نوشتار با رویکردی متن محورانه و تحلیلی همراه گردد و در مورد مسأله خطیر اندیشه سیاسی در ایران باستان نیاز به بررسی‌های عمیق تری برای رهنمونی به نتیجه‌ای علمی می‌باشد و نویسندگان محترم باید توجه بیشتری بدین مهم مبذول دارند. چرا که در تاریخ ایران باستان با دورانه‌های تاریخی متفاوتی روبه‌رو هستیم که صرفاً از یک اندیشه مشخص و یکسان برخوردار نبوده‌اند و به دلایل مختلفی (همچون؛ تفکرات دینی و برخورد با مکاتب و اندیشه‌های مختلف داخلی و خارجی) در دورانه‌های مختلف ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی ضرورتاً می‌توان اندیشه سیاسی متفاوتی را شاهد بود، بدین سان نباید در هر فصل کلاً به منبعی خاص رجوع کرد و آن را به کل دوران تاریخی ایران باستان تعمیم داد.

۵. نتیجه‌گیری

کتاب *اندیشه سیاسی در ایران باستان* با توجه به اینکه نخستین کتاب مستقلی است که در حوزه ایران باستان، مفهوم مهمی چون اندیشه سیاسی را مورد بررسی قرار داده است، قابل تقدیر بوده و می‌تواند به عنوان اثری آغازین در این دوره زمانی، منشاء مباحث و پژوهش‌های دیگری از این دست باشد. بنابراین و البته با توجه بدین رویکرد آغازگرانه، اثر مورد نظر دارای برخی کاستی‌ها و نواقصی در شکل و محتواست، که تالیف را از پژوهشی تحلیل محورانه به اثری توصیفی، بر پایه قسمت اندکی از شواهد و اسناد تاریخی تقلیل داده است. در واقع آن گونه که از عنوان اثر نیز بر می‌آید، پرداختن به اندیشه سیاسی در یک

دوران تاریخی ابتدا نیاز به اشراف به تمام رخداد‌های تاریخی در دوران مزبور و اندیشه و بافت اساطیری دارد که این امر تحقق نمی‌یابد مگر اینکه محقق یا محققین به متون باستانی (تاریخی و دینی) و آموزه های دینی و اندرزنامه های موجود تا حدود قابل قبولی احاطه داشته باشند، مواردی که خلاء آن در اثر موجود احساس شده و از جامعیت اثر کاسته و مانع از ارائه تصویری قابل فهم و قابل دفاع از اندیشه سیاسی رایج در دورانهای مختلف تاریخی ایران باستان شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. در واقع از اواخر سلطنت اردشیر دوم طوایف فراوانی که در مناطق غیر قابل دسترس زندگی می‌کردند، از عربستان گرفته تا آسیای مرکزی، دیگر حاکمیت شاهنشاه هخامنشی را به رسمیت نمی‌شناختند و مالیات پرداخت نمی‌کردند و ایالاتی مانند خوارزم، سغدیان و سکاها از اینکه تابع و پیرو هخامنشیان باشند تغییر رویه دادند و تبدیل شدند به متحدان شاه. (نک: داندامایف، ۱۳۸۶؛ ۴۰۲-۴۰۳)

کتاب‌نامه

- آدمیت، فریدون (۱۳۷۶) تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم؛ تهران: نشر روشنگران و زنان آشوری، داریوش (۱۳۹۲) دانشنامه ی سیاسی؛ تهران: نشر مروارید
- آموزگار؛ زاله (۱۳۹۲) تاریخ اساطیری ایران، تهران: سازمان مطالعه و تدوین (سمت) احمدوند، شجاع، اسلامی، روح الله (۱۳۹۶)، اندیشه سیاسی در ایران باستان؛ تهران: انتشارات سمت
- اوستا (۱۳۸۷)، کهن ترین سرودهای ایرانیان؛ گزارش جلیل دوستخواه، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات مروارید.
- باقری؛ مه‌ری (۱۳۹۲) دین های ایران باستان؛ تهران: قطره
- بویس، مری (۱۳۷۷)، چکیده تاریخ کیش زرتشت؛ ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه
- بهار، مهرداد (۱۳۹۳) از اسطوره تا تاریخ، تهران: چشمه
- داندامایف، محمد (۱۳۸۶) ایران در دوران نخستین هخامنشی، ترجمه روحی ارباب، تهران: علمی فرهنگی
- دوران، ویلیام (۱۳۷۰) تاریخ تمدن؛ ج ۱، تهران: آموزش انقلاب اسلامی
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۰) لغت نامه دهخدا؛ به سرپرستی محمد معین، تهران: دانشگاه تهران
- سامی، علی (۱۳۸۹) تمدن ساسانی؛ ج ۲، تهران: سازمان مطالعه و تدوین (سمت)

شارپ، نورمن (۱۳۵۰) فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی؛ تهران: نشر شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی طباطبایی، جواد (۱۳۹۴) زوال اندیشه سیاسی در ایران: گفتار در مبانی نظری انحطاط ایران؛ تهران: کویر عنایت؛ حمید (۱۳۸۷) نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام؛ تهران: روزنه عیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۹) مبانی حکومت و ساخت قدرت در ایران؛ تهران: دانشگاه پیام نور فیرحی، داود (۱۳۸۳) نظام‌های سیاسی و دولت در اسلام؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین (سمت) قادری؛ حاتم (۱۳۷۹) اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین (سمت) کریستین سن؛ آرتور (۱۳۹۰) ایران در زمان ساسانیان؛ ترجمه رشید یاسمی؛ تهران: سمیرا لوکونین؛ ولادمیر گریگوریچ (۱۳۶۵) تمدن ایران ساسانی؛ ترجمه عنایت الله رضا؛ تهران: علمی فرهنگی مزدپور؛ کتایون (۱۳۹۵) ادیان و مذاهب در ایران باستان؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین (سمت) مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵) التنبیه والشراف؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی

ورمازرن، مارتین (۱۳۸۳)، آیین میترا؛ ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: نشر چشمه

ولسکی، یوزف (۱۳۸۶) شاهنشاهی اشکانی؛ ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس

هرودت (۱۳۳۶) تاریخ هردوت؛ ترجمه هادی هدایتی، جلد یکم (کلی یو)، تهران: دانشگاه تهران

یارشاطر، احسان و دیگران (۱۳۹۲) تاریخ ایران کمبریج؛ ترجمه حسن انوشه، ج ۳؛ قسمت اول، تهران: امیرکبیر.

Kent, Ronald. (1953) Old Persian: grammar texts, lexicon, American oriental society, new haven.

Goldman. L. (2012). "WOMEN ii. In the Avesta". Encyclopaedia Iranica, available at: <http://www.iranicaonline.org/articles>.